



<http://www.arianafghanistan.com>



برلین - بیستم اپریل ۲۰۱۸



خلیل الله معروفی

## یادداشت:

وقتی به تاریخ ۱۶ اگست ۲۰۱۴ نشر مجدد سلسله مقالات "افغان، افغانی، افغانستانی" را برای پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" آماده میساختم، چنین نوشتم: قسمی، که از متن اولین بخش دیده میشود، این سلسله بنا بر نشر مقاله دوست و وطنخواهم، عاشق افغانستان، جناب ولی احمد نوری، تحت عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» در جریده "امید" سر دست گرفته شد. این مقالات بعد از انعکاس مثبت، در صفحات اینترنت هم راه یافته و بار اول در پورتال "افغان جرمن آنلاین" منتشر گردیدند. و این سرآغاز کار مستمر و قاطعی بود، که کمر افغانستانی‌ها را شکست و ایشان را یکسره از صحنه فعالیت خارج کرده، خنثی ساخت. گرچه درین عرصه بسا نویسندگان در پهلوی این قلم، قلم زدند، ولی فضل تقدّم با جناب نوری صاحب بود و اگر ایشان این ابتکار بجای و بموقع را به دست نمیگرفتند، معلوم نبود، که افغانان منحرف و دشمن تمامیت ارضی وطن، که زیر نام بدنام و سکه "افغانستانی" یاد میگردیدند، چه دستاوردی میداشتند.

چون قرار بر این شده است، که تمام مقالات مندرجه در کتاب "افغانستان گلستان اقوام" در وبسایت ارجمند "آریانا افغانستان آنلاین" نشر گردند، لازم آمد، که این قلم هم بر مقالات خود در آن مجموعه تجدید نظر بنماید. با وجودی، که دریافتهای تازه و موثّق تاریخی راجع به کلمه "افغان" التزام میکند، تا دگرگونی اساسی و جذری در چوکات اصلی این مقالات صورت گیرد؛ من اما این کار را نمیکنم و مقالات را تقریباً به همان شکلی، که ۱۴ سال پیش نوشته شده اند، دست نخورده پیش میکشم. چون در نظر دارم، که در ختم این مقالات، نوشته مفصل و دربرگیرنده دریافتهای جدید را تقدیم نمایم. البته لازم دیدم، که بعض نکات املائی را مطابق به برداشتهای تازه از "املاء"، سر و سامان دهم.

(خ. معروفی - برلین - ۱۸ اپریل ۲۰۱۸)

## افغان، افغانی، افغانستانی

### (بخش اول)

آقای ولی احمد "نوری" مقاله عنوانی «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» خود را در شماره ۶۳۲ جریده "امید" به چاپ رسانیده اند. بلافاصله در دو ستون پهلوی، جوابیه‌های آقای عبدالله رها(نام مستعار) و آقای محمد قوی "کوشان"، جلب نظر میکند. جناب نوری نوشته خود را روی صفحات اینترنت نیز گذاشته اند، تا در دسترس افغانان سراسر جهان و نشریات ایشان قرار گیرد.

به نظر من ایشان از احساسات پاک و پندوستی و از خاستگاه عشق و علاقه مفراط به افغانستان و جمیع مردم آن، حرکت کرده و به نوشتن مقاله خود پرداخته اند. ولی حیف، که قالب گزنده ای را انتخاب کرده اند؛ و ناخواسته مدعا را قربان کلمات و عبارات تند کرده اند. اگر ایشان داعیه خود را، که از نگاه این درویش کاملاً مشروع، بجای و بموقع است، در لباس مقبول<sup>۱</sup> و قالب زبینه تری تقدیم میکردند، به یقین، که هم گپشان بهتر به کرسی می نشست و هم دل کسی آزرده نمیشد؛ یعنی هم لعل به دست می آمد و هم یار نمیرنجید. اما چه چاره، که وقتی احساسات ما افغانها جریحه دار گشته و به اصطلاح تُور بخورد، سر از پای گم میکنیم و میخوایم زمین و زمان را "به دگه روی چپه کنیم". کاش افغانها در هر موقعیتی از خوشتنداری کار گرفته و از راهی پیش آمده میتوانستند، که ادعای برحق و بحق شان واقعاً به گوشهای شنوا برخورده، مورد قبول قرار گیرد. برافروخته شدن و از احساسات تند کار گرفتن، اما متأسفانه خوی خانه زاد ما "افغانها" ست.

حدوداً یک و نیم سال پیش هم، نویسنده محترمی به نام داکتر "کوهدامنی"، موضوعی را مطرح کرده و از عین لهجه کوبنده کار گرفته بودند. نوشته ایشان نتیجه چندان درخور نداشت و به انعکاس تند چند نویسنده مواجه گردید. من در آن زمان مضمون "جدال بر سر کلمات" را نوشتم، که در شماره ۵۶۷ امید منتشر شد. تا جایی، که برایم معلوم گردید، گویا نوشته ام مقبول نظر بسا خوانندگان ارجمند امید قرار گرفت؛ از جمله مقبول خاطر نویسنده بزرگوار و شخصیت معزز و واجب الاحترامی، چون جناب امان الملک جلاله. ایشان در شماره ۵۶۹ مقاله ای نوشتند و ازین درویش قلم شکسته<sup>۲</sup> تمجید کردند، و آن قدر تمجید کردند، که کم بود از شرم آب شوم. ایشان از دید بزرگوارانه خود به این مسکین نظر افکنده بودند، و رنه در خود چیزی نمی بینم، که سزاوار چندین تحسین باشد. اما به خود میبالم، که مورد ذره نوازی آن عالیجناب قرار گرفته ام. (خواننده خواهنده را به مطالعه آن مقاله خود، دعوت میکنم).

بعد ازین مقدمه میروم به اصل مسأله: استعمال کلمه "افغانستانی" به جای "افغان"، برخلاف حدس بعض کسان، موضوع خاص و منوط زبان نیست، که بگوئیم:

«خوب؛ زبان یک پدیده اجتماعی است و مانند هر پدیده دگر اجتماعی، در تحوّل و تطوّر است، لغات و کلمات زاده میشوند یا از بیرون وارد زبان میگردند؛ کلمات پیر میشوند؛ میمیرند و متروک و تاریخی میشوند و جای خود را به کلمات تازه نفس میدهند و....»

---

۱ - "مقبول" اسم مفعول عربی و در معنای "قبول شده، مورد قبول یا قابل قبول" است. این کلمه در عرف ما معنای "زیبا و خوشنمای" را میدهد، و الحق، که "زیبا و خوشنما" مورد قبول است!!!

۲ - "قلم شکسته" (بدون کسره اضافه) یعنی "کسی، که قلمش شکسته باشد" و کنایه از "کسی، که درست نوشته نتواند". نظیر این ترکیب را در زبان خود بسیار میتوان سراغ کرد، از قبیل "گردن شکسته، گلوبریده، رنگ پریده، گریبان دریده" و غیر هم، که هیچ کدام کسره اضافه برنمیدارد.

این مسأله را نمیتوان با چنین دیدی تشریح کرد، زیرا موضوع اساس و منشأ دیگری دارد. از نظر من، این موضوع از دو حساسیت آب خورده و از همین دو منبع سرچشمه میگیرد و بر روی "اغراض غیر زبانی" استوار میباشد. این دو حساسیت، که در حقیقت یک واحد را تشکیل میدهند، عبارتند از:

۱- این، که در دو و نیم قرن اخیر، گویا "قوم پشتون" بر افغانستان حکم چلانده و دیگر اقوام را سرکوب کرده است.

۲- حساسیت در مقابل کلمه "افغان" و تک قومی بودن نام "افغانستان".

من درین زمینه خاص ولی حاد، عجالتاً به اختصار مینویسم، بود که در صحبت باز گردد و دیگران به تفصیل گپ بزنند.

درین اواخر - و نه تنها درین اواخر - بسیار شنیده میشود، که در دو و نیم صد سال اخیر و از زمانی، که بر ویرانه‌های "خراسان" کشوری به نام "افغانستان" قد برافراخت، گویا قوم پشتون بر آن حکم رانده است. بلی؛ میگویند، که درین مدت دو و نیم قرنه، قوم پشتون بر افغانستان حکم رانده و اقوام دیگر را سرکوب کرده است. اگر بیطرفانه و خالی از غرض به مسأله بپردازیم، میبینیم، که این ادعاء با واقعتهای تاریخی وفق نمیکند.

قوم پشتون متشکل است از بیش از دوصد قبیله مختلف، که از جمله درین مدت فقط دو سلاله سدوزائی (ابدالی) و محمدزائی، قدرت را در دست داشته اند. و اگر دقیقتر گفته شود، افراد و اشخاصی از دو خاندان سدوزائی و محمدزائی، بر کشور حکم رانده اند و نه کل این دو خاندان. وقتی، که مدعا حتی در مورد دو خاندان و دو عشیره و دو قبیله صادق نباشد، به تحقیق و هرآئینه، که در مورد دوصد قبیله و بیشتر از آن، یعنی قوم پشتون هم هرگز صدق نخواهد کرد. قباي حُگام را بر اندام اقوام کردن، جزء را کل پنداشتن، صغری را به جای کبری گذاشتن و سپس نتیجه گرفتن، نه تنها دردی را دوا نمیکند و جنجال برانگیز است، بلکه جفائی ست بر واقعتهای و بهتانی ست بر دامان تاریخ.

برنت گلاتزر ضمن مقاله خود در کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی" مینویسد:

«گفته میشود که پشتونها ۲۵۰ سال بر کشور حکومت کرده اند. در واقع این حکومت پشتونها نبوده، بلکه حکومت حاکمان پشتون بوده است. حگام پشتون بر مردم مختلفی حکومت کردند، اما هرگز تمام پشتونها، و نه حتی اکثریت آنها، حاکم نبودند؛ و اداره واقعی و روزمره کشور عمدتاً به غیر پشتونها، یعنی نخبگان فارسی زبان شهری واگذار میگردد.»<sup>۳</sup>

۳ - صفحه ۲۳۳ کتاب "افغانستان - طالبان و سیاستهای جهانی"، گرد آورنده ویلیام میلی، ترجمه عبدالغفار محقق، چاپ ۱۳۷۷ مشهد.

اگر درین مدت جفائی بر مردم رفته، بر همه رفته، هم بر پشتون، هم بر تاجک، هم بر اُزبک، هم بر هزاره و هم بر دگران. مؤرخ صادق، مردم‌دوست و افغانستان‌اندیش، مرحوم میر غلام محمد "غبار" در صفحه ۸۰ جلد دوم "افغانستان در مسیر تاریخ"، وضع مردم افغانستان را در قرن بیستم این طور شرح میدهد:

«مردم افغانستان مُساویانه زیر بار دولت مستبد از فقر و مرض و جهل میخمدند. توده‌های مردم پشتوزبان در ولایات پکتیا و ننگرهار و قندهار از توده‌های مردم دری‌زبان و ترکی‌زبان کشور، کمتر رنج نمی‌کشیدند.... مردم پکتیا آرد جواری را تلخ کرده میخورند، تا صرفه‌ای به عمل آید. مردم ننگرهار، حتی زنان آنها، پای برهنه کوه و دشت را میپیمایند تا لقمه نانی بدست آرند. در دهکده‌های فراه نه اینکه زن و مرد و طفل بیزار نداشتند، چراغ و قند را هم نمیشناختند. در دهات قندهار مردم جز از کلبه گلین و کُوسی، مالک هیچ چیزی نبودند و روی خاک مینشستند. این چهره واقعی زندگانی میلیونها نفوس کشور افغانستان است، که در زیر پای خَدَمَه<sup>۴</sup> و زور طبقات حاکمه افغانستان، کوفته میشوند».

البته نمیتوان انکار کرد، که بعضاً بعض گروههای مردم، مشخصاً مورد سرکوب بی‌امان حکومتها قرار گرفته اند و یا اینکه گروههایی از مردم برضد گروههای دیگری استعمال شده اند و یا، که جنوب برضد شمال و یا برعکس، برانگیخته شده است. اما این کارروائیهایست، که در اثر اغواء، تفتین و تحریک زمامداران و اختیارداران صورت گرفته و نباید به نام مردم و اقوام ختم شود. متأسفانه توده‌های مردم به خاطر ناآگاهی و یا کم‌آگاهی خود، مُدام مورد سوء استفاده قرار گرفته اند. تبعیض به کار بستن و تفرقه انداختن، کار استبداد و حکام خودکام و گماشتگان شان و یا کار اشخاص پرکینه و مفتین است، نه کار مردم. البته سُلطه دودمانها بر یک کشور، نه مربوط به دوصد و پنجاه سال اخیر افغانستان است و نه منوط به تاریخ افغانستان. چنین امری را در تاریخ اکثر ممالک جهان میبینیم.

تمسکِ دوم بسا کسانِ چنین‌اندیش، بر نام افغانستان است، که گویا منسوب به یک قوم میباشد. هیچ جای شک نیست، که نامهای تاریخی افغانستان - آریانا، ایران و خراسان - به مراتب رساتر، شامل‌تر و دربرگیرنده‌تر اند. این، که نام وطن عزیز ما "افغانستان"، چه طور و از کجا نشأت کرده، بحث مفصل تاریخی را ایجاب میکند و نتوان در خلال یکی دو جمله خلاصه اش کرد، چنان، که آقای "رها" نموده اند. آنچه را درینجا به صراحت میتوانم بگویم، اینست، که نام کنونی وطن ما از هیچ تبعه و باشنده آن سلب هویت نمیکند. و اگر چنین میبود، نصف مردم دنیا بی‌هویت میشدند، چون نام بسیار زیاد کشورهای جهان، به حساب یک قوم گذاشته شده است. اگر مثالهایی در زمینه بزنیم:

---

۴ - "خدمه" (به فتح سه حرف اول) جمع "خادم" است، که در متن مرحوم غبار مقصد از "خدمتگاران دولت" میباشد. در عرف افغانستان "خدمه" را به جای "خدمه" می‌انگارند؛ چنان، که در کارتهای عروسی نویسند "بدون خدمه و اطفال". "خادم" کلمه عربی(اسم فاعل از "خدمت") و در معنای "خدمتگار" است که مؤنث آن "خدمه" میشود. در مثال بالا باید نوشت: "بدون خادمه و اطفال".

تاجکستان - سرزمین تاجکها؛ ازبکستان - کشور ازبکها؛ ترکمنستان - دیار ترکمنها؛ قزاقستان - مملکت قزاقها؛ قرغزستان - سرزمین قرغزها؛ ترکیه - سرزمین تُرکها؛ فرانسه - کشور فرانکها(قومی از نژاد جرمن، که در زبان عام ما فرنگ یا فرنگی گفته شود)؛ روسیه(فدراسیون روسیه) - کشور روسها؛ بنگله دیش - دیار بنگالیها؛ تایلند - مملکت تیهها؛ جمهوری چک - کشور چکها و غیرهم و غیرهم. چرب و شیرین تر ازینها "عربستان سعودی" و "اردن هاشمی یا اردنیة هاشمیه"(کشور "اردن" در گذشته نچندان دور، همین طور نامیده میشد) است، که تمام کشور به نام یک خاندان، خوانده میشود. و بسیار جالب است، اگر به قاره "امریکا" نظر اندازیم، که متشکل از سه قسمت شمالی و جنوبی و وسطی و متضمن بیشتر از هزار میلیون انسان است. دیده میشود، که این همه انسان باشندۀ ساحه ای بدین وسعت، به نام یک بیگانه و یک سیاح پورتگالی - امریکو و سپوچی - مسما گردیده اند.

اما کور هم میفهمد، که دلدۀ شور است، و اینکه در تاجکستان نصف مردم قومیت تاجک ندارد؛ در هند و به حساب ما هندوستان(سرزمین هندوها) بیشتر از دوصد میلیون مسلمان زندگانی دارند؛ در قزاقستان چند میلیون روس و المانی و غیرهم میزیند(زندگانی میکنند)؛ بیست میلیون نفوس ترکیه را گُردها میسازند (آریائی تباران)؛ در کشور ایران(خطۀ آریائیها) چند میلیون عرب(سامی) و چندین میلیون ترک و ترکمن و دیگر وابستگان تورانی وجود دارند؛ در فدراسیون روسیه(متشکل از هشتاد و هشت جمهوری و واحد اداری مختلف) دهها میلیون تاتار و قزاق و چچن و انگوش و آسی(اوسیت) و آوار و ابخاز و غیرهم، جزء باشندگان این سرزمین فراخ اند؛ در سرزمین چک سه میلیون المانی نژاد زندگانی دارند؛ در عربستان سعودی نود و نه اعشاریه نه نه نه درصد مردم، فارغ از آل سعودند.

اگر اندیشه این قلم در مورد استعمال کلمۀ "افغانستانی" به جای "افغان" درست بوده باشد، امید است، که استدلال مختصر و نیم دُلَمِل(نیم دُرمل - به حساب معمول ما) من، راه را برای بحثهای مفصل و مستدل هموطنانم بکشاید. شاید تعداد معدود چیزفهمان ما، که طرفدار چنین استعمال اند، قناعت کنند و کاربرد کلمۀ "افغانستانی" کلاً منتهی گردد.

بی پرده و پوستکنده باید گفت، که این موضوع فقط متوجه یک قشر بسیار کوچک تعلیم یافتگان و قشر درس خوانده و مکتب دیده ماست، ورنه توده های ملیونی مردم ما در بند چنین مسایل نیستند. و چه خوب است، که چنین است، چون همین توده هایند، که ضامن بقای افغانستان عزیز هستند!!!

البته چنان، که جناب رها فرموده است، این حق مسلم مردم ماست - و این نکته در مورد تمام مردم جهان صادق است - که اگر روزی بخواهند، نام وطن خود را تغییر بدهند. ولی چنین کاری فقط در شرایط صلح و صفاء، در فضای مسالمت آمیز و در صورتی امکان پذیر است، که مردم ما، به آگاهی لازم و کافی دست یافته باشند.

وقتی جناب نوری نوشته خود را زیر عنوان «استعمال نام "افغانستانی" جرم است» تقدیم میکنند، مقصدشان از "جرم" به احتمال قوی "گناه" است، و نه آن طور، که جناب عبدالله رها پنداشته و مراتب سه گانه قانون جزائی - قباحت، جُنحه و جنایت - را از آن برون آورده است.

برای بررسی قسمتی از مقله جناب نوری، مجبور به آوردن این مقدمه ام: دستگاه لغوی زبان را "دستگاه باز و نامحدود زبان" خوانده اند، چون از یک طرف ظرفیت آن نامحدود است و از طرفی دروازه هایش به روی هر نوع لغات از خود و بیگانه، باز میباشد. ما هرگز جلو ورود لغات بیگانه را در زبان خود گرفته نمیتوانیم، از سوی دیگر میتوانیم از عناصر موجود، شب و روز لغات جدید بیافرینیم، همان قسمی، که مانع مُردن و متروک شدن کلمات نیز شده نمیتوانیم. اما وظیفه ادباء و ادیباتیان است، که مانع بی بند و باری در زمینه گردند و نگذارند، که ترکیبات نامیمون به خورد مردم داده شده و در زبان معمول گردد، ولو این کار به سادگی میسر هم نیست.

چون افغانان از آثار مطبوع ایران، استفاده گسترده میکنند، اصطلاحات ایرانی خواهی خواهی، ذهن نشین ایشان میشود، خواه چنین کلمات خوش ساخت و مطابق به قانونمندی زبان آفریده شده باشند و یا، که از ذهنهای پر عقده به اصطلاح "سره سازان" و یا اشخاص ناوارد در زبان فارسی، تراویده باشند.

زبانشناسی مدرن، سره سازی و سرهنویسی را در زبان ناروا دانسته و آن را در زمره آفات زبان میشمرد. هر زبان گنجینه لغات و کلمات خود را دارد، خواه این لغات از خود زبان برخاسته باشند و یا این، که از زبانهای دیگر وارد آن گردیده باشند. اما همین، که کلمه ای از زبانهای بیگانه وارد یک زبان شد و ورد زبان عام گردید و در گفتار کوچه و بازار به کار رفت، دیگر نمیتوان "بیگانه" اش خواند. بعض کسان، که ذهن بیشترشان از سرچشمه تعصب ناسیونالستی آب میخورد، برخلاف این پرنسیپ عمل کرده و میخواهند زبان خود را از لغات به اصطلاح خودشان "بیگانه" بستزند و پالوده بسازند. چنین سره سازان و سره نویسان را در کشور ایران بسیار سراغ داریم. اینان میخواهند، کلمات "بیگانه" را ولو، که معمول و به اصطلاح خودشان جاافتاده هم اند، از زبان فارسی حذف کنند و کلمات نامأنوس، مرده، متروک و خود ساخته بدساخت را به جای آن به کار برند. برای اینکه خواننده عزیز منظری ازین مَضحکه پیدا کند، مثالهایی را در زمینه ذکر میکنم:

### ۱- استعمال کلمات خودساخته بدساخت و نامأنوس:

"سه بر" به جای "مثلث"؛ "کارواژه" به جای "فعل"؛ "نامواژه" به جای "اسم"؛ "کارمایه" به جای "انرژی" یا انرجی"؛ "همایش" در عوض "کنفرانس" یا "تجمع"؛ "رایانه" در عوض "کمپیوتر"؛ "ترابری" به جای "حمل و نقل"؛ "نشست" در عوض "جلسه"؛ "تنش" در عوض "تشنج"؛ "فرآیند" در عوض "روند، جریان،

پروسه؛ "پرونده" عوض "دوسیه" (لغت فرانسوی)؛ "فرنشین" به جای "رئیس"؛ "نشانی" به جای "آدرس"؛ "چالش" به جای "چلنج"؛ "دهشت افگن" عوض لغت عالمگیر "ترورست" و غیرهم.<sup>۵</sup>

## ۲ - استعمال کلمات مُرده، متروک و تاریخی:

"آفند" به جای "حمله"؛ "یدافند" به جای "دفاع"؛ "خوش‌خیم" به جای "نجیب، سازگار و نیک فرجام"؛ "بدخیم" در عوض "خبیث، ناساز، بدفرجام" و غیرهم.

به گفته استاد بزرگ پوهنتون تهران، داکتر خسرو فرشید ورد، «کلمه ای، که با عناصر مُرده و نامفهوم ساخته شود، مانند نوزادی‌ست، که مُرده به دنیا می‌آید و ناگزیر جائی جز در گورستان فراموشی، نخواهد داشت.»<sup>۶</sup>

عالیجنابان سره نویس، با هرچه کلمات "خارجی" ست، عناد میورزند، اما ضدیت ایشان با کلمات عربی، از همه شدیدتر است. اینان ننگ دارند، که کلمات اعرابیان "کشکینه خوار پشمینه پوش به ریگ بیابان پرورده" را در زبان فارسی به کار بندند. اینان گوئی می‌خواهند عصبیتهای ناسیونالیستی خود را بر فرق زبان فارسی سوار کنند. اما این کاری ست عبث و نافرجام. چرا و به چه خاطر، لغاتی از قبیل اسم و فعل و حمله و دفاع و مثلث و جلسه و کنفرانس و کمپیوتر و ترورست و غیرهم را، که کاملاً متداول و مأنوس اند، از فارسی براندازیم؟؟؟ بهتر است، که هم و غم خود را در راههای مهمتر و جدیتری به کار اندازیم، علم و فن بیاموزیم، در علوم و تکنالوژی نوآوری کنیم، دست به اختراع و اکتشاف بزنیم و کارهایی کنیم، که هم به درد خود ما بخورد و هم مورد پذیرش و تحسین جهانیان قرار گیرد.

بیشتر حاشیه نمیروم، ولی اگر کسی بخواهد در زمینه مفصل تر بخواند، صفحات مربوط را در کتابهای "دستور مفصل امروز" و "گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی" - هردو اثر داکتر خسرو فرشیدورد فقید، استاد زبردست و نقاد پوهنتون تهران، مطالعه فرماید.

بعد ازین حاشیه روی ضروری، در ارتباط به نوشته آقای نوری، که فرموده اند «درین چند سال اخیر در بعض روزنامه‌ها و نشریات خارج کشور، عده ای در صدد آن اند، که کلمات فارسی ایرانی را به عوض کلمات سچه دری و یا کلمات معمول عربی که در زبان ما عجین شده است، بکار برند، که نه تنها خوش آیند نیست بلکه رنج آور است...» کاملاً موافقم، که نباید کلمات مُضحک و نامأنوس فارسی ایران را، که در بالا به حیث نمونه و مشتئی از خروار ذکر کردم، در دری زیبایی خود به کار بریم. دری یا پارسی دری افغانستان از بسا جهات سره‌تر، اصیلتر و دست نخورده‌تر است. و اگر کسی لغات پشتوی وارد شده در دری را مورد ایراد قرار بدهد، کوه کوه دلیل مُتقن و مطمئن توان آورد، تا دهن ایرادگیر را بسته کند. اصالت

<sup>۵</sup> - بیشترین این مثالها را از کتاب "دستور مفصل امروز" اثر جاودان استاد داکتر خسرو فرشیدورد - چاپ اول ۱۳۸۲، انتشارات سخن تهران - اقتباس کرده ام.

<sup>۶</sup> - صفحه ۳۸۹ "گفتارهایی در باره دستور زبان فارسی" اثر داکتر خسرو فرشیدورد، چاپ ۱۳۷۵ چاپخانه سپهر، تهران

زبان بیشتر از نگاه دستگاہ دستوری و صوتی آن سنجیده میشود، نه از جهاز و دستگاہ لغوی آن، که همیشه متغیر است. اگر کسی زبان دری را به صورت فنی مورد ارزیابی قرار بدهد، خواهد دید، که از ابتذالات و بدعتهای مسخره ای، که در فارسی ایران راه یافته، فرسنگها برحذر مانده است. ایرانیان وقتی سخن گفتن دری ما را - و خصوصاً زبان عامیانه و کوچه و بازار ما را - میشوند، غبطه میخورند و حسد میبرند. "نفیسی‌ها و فروزانفرها و بهارها و خانلری‌ها و ..."، وقتی از دره‌ها و کوهپایه‌های افغانستان دیدن میکردند، و دری قرون سوم و چارم هجری را در زبان مردم ما زنده و گویا میدیدند، لذت میبردند و به اصطلاح خودشان حظ میکردند. اتفاقاً این یگانه موردی‌ست، که ایرانیان کلاً و ایرانیان بانصاف و حقشناس بالخاصه در مورد افغانان و زبان دری ایشان اقرار میکنند، و چه جانانه اقرار میکنند. (برای درک عملی این واقعیت میتوان بر مقاله چهارسال پیش من، "سَرگی و دیرپائی لغات و اصطلاحات در زبان عامیانه دری افغانستان" در شماره ۴۴۹ امید، نظری انداخت).

### **حیف است، که «یوسفِ مصری» خود را به «زر ناسره» ایرانی بفروشیم!!!**

اما تمام این گیها مانع آن شده نمیتواند، که مساعی گسترده ایرانیان دانشمند و سختکوش را در عرصه زبان فارسی نادیده بگیریم و سپاسمند و شکرگزار زحمات شباروزی ایشان در تدوین و ترجمه آثار جدید و احیاء و تجدید چاپ متون قدیم و معتبر پارسی و دری، نباشیم. در قسمت نامگذاری کشور فارس، که از سال ۱۹۳۵ به بعد - و متأسفانه به اجازه دولت وقت افغانستان - رسماً به نام "ایران" مسمّا گردید، جناب کوشان کاملاً درست گفته اند. آنچه را باید اضافه کرد، اینست که: حکومت افغانستان، که قدرت عام و تامش در دست محمدهاشم خان - صدراعظم مطلق العنان وقت - قرار داشت، مُجَوِّز و اجازه‌نامه رسمی دولت افغانستان را در زمینه بعد از آن صادر کرد، که هیئتی باصلاحیت موضوع را به بررسی گرفته و بر آن صحه گزارده بود، ولو با تحکم حکومت. من در مضمون "جدال بر سر کلمات" از آگاهان وطن خواسته بودم، که ترکیب هیئت صحه‌گزار را برملا سازند، تا الا و بلا تنها در گردن ملا نماند. با تأسف، که کسی لیبیک نگفت. من خود چند نام نخبگان تاریخ و ادب همان زمان افغانستان را درین ارتباط شنیده ام، ولی تا اطمینان حاصل نکنم، هویت آن بزرگان را، که نام تاریخی وطن ما را به مفت، به کشور "فارس" فروختند، فاش نمی‌سازم. از وزارت خارجه حکومت انتقالی افغانستان تقاضاء میشود، که به آرشیف خود نظری افکنده و موضوع را روشن بسازد. حقایق تاریخی را نمیتوان بردوام و مستدام مکتوم نگه داشت.

بعد ازین، که راجع به عوامل زمینه‌ساز این جنجال و جدال، به ایجاز و اختصار گپ زده شد، در بخش بعدی به بحث لغوی کلمات سه گانه "افغان"، "افغانی" و "افغانستانی" پرداخته خواهد شد.

(خلیل‌الله معروفی - برلین - ۲۱ جولای ۲۰۰۴)

